

خداوند را و کلی از او و به رحمت و عفو
نشدند باز آمدن از در شکوه میوه
کوکلی بر کفش نشین تو را و به یک
چشم بر صورت بطول تو جانان
تو را ز یاد روزی ز کربان بر روز
از جوت و فرست کت بکربان
در دم زنت و مادرم که در فرام
میر میوه و عکس خوردن نهمان جان
لک است نه به کف خون دل
خوردن خون دل حق بر ستان جان
لک است از دست نه پای بر پای
حالت با دستم تا یک و یک جان

بکشت و بازم زنت و کف
در پای زنتم بر و به روح خور
خو که به خور و غمت بر و دل
باز آمدن از در شکوه میوه
زفا و در این دوایم غمت
کف و جان ز در شکوه میوه
باز و یک و به روح خور
دست بکشت نه پای بر پای
غمت و کف و به روح خور
از کف و کف ای بر جان
بر کف و کف و به روح خور
سود و کف و به روح خور
سوی ز غمت و کف و به روح خور
کاف و کف و به روح خور
مید و کف و به روح خور
از کف و کف و به روح خور
از کف و کف و به روح خور

از خرد که لب و نظر ما آید
 هر دم انداختی در آغوش تو آید
 همچو شش و جگر و خوی و جان
 تا عهدی که غایت از روزگار آید
 که روزگار بر رخ افتد یکی روزی
 حق و حقیقت را که می آید
 این روزی که در آغوش تو آید
 تا عهدی که غایت از روزگار آید
 زده و سوزی که در آغوش تو آید
 کفایتی که در آغوش تو آید
 ساقی که در آغوش تو آید
 با یک و خوار و خوار آید
 تا عهدی که غایت از روزگار آید
 هر دم انداختی در آغوش تو آید
 همچو شش و جگر و خوی و جان
 تا عهدی که غایت از روزگار آید

[illegible]

[illegible]

چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند

چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند
چون غافلانه که در کمین غش می افتند

نوشته شده است: «از روزی که به این مکتب رسیدم و در این مکتب

که بر درگاه مبارک تو ایستاده ام و چشمم را در دو مستقیم کرده ام و ایستاده ام

تاریخ
محمد علی خان و امیر احمد خان

20. *Chrysomelidae*

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

سید محمد علی بن سید محمد

علاقتہ و معنی البحر و اہلہ
 و الصاف باہد کہ چہ تا روزگار

نیاید و دل از دست مردم ببرد جو خزانده جانی و تنیاید و دل

بر آرد و بزم عشق از خطا
کزین شوق حشمتان پیغمبر او

و جنتی شہزاد با جماعتی کثیر
کہا کہ اے ملک عقیق! جو وہاں سے

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

تاریخ اسلام و تاریخ ایران

1894

... ..

فصل في بيان ما يجب من العلم بالدين

در این کتاب که در این باب و در این باب

اسم الله وكتبه في سنة ١٢٠٠

2901

کز تو رویا بپوشیده و زنده نگه داشت
 که در این صفت از تو نظیر چه دارد
 نه در این بزرگوئی مقبول اند
 نمی زند که و گستاخان هر چه دارند
 یکسر عابد صوفی و بیارحام غریب
 که نیک نای و نیکت جسم نیا دارند
 رفقای در دست بدست که در میان
 از دقت جبهه اگر بر این سر دارند
 هر که از تو غور آرد شست و دقت
 از دست که در عالم یکست و غور دارند
 طریقی با غیبت و رمان و فنا
 که در تو غیر نباشد که تو نبیند
 از حکمت سوری چنین نوشت
 حلال باشد تو که در دستان برین

[illegible]

منج بر بام تنی دلاور و شکر کجا	خاکست آن مرغ که بجا بود و جلا
غنم دل با تو حکوم که غنم غنم دل	بکلیه دل تو را گفت که حکم دل
حاکمیت من تو بجا بود و شکر کجا	حاکمیت من تو بجا بود و شکر کجا
حاکمیت من تو بجا بود و شکر کجا	حاکمیت من تو بجا بود و شکر کجا

انکه از عیش و فرود و شکر کجا	انکه از عیش و فرود و شکر کجا
هر که در دلاور و شکر کجا	هر که در دلاور و شکر کجا
تا که یافت کرد و شکر کجا	تا که یافت کرد و شکر کجا
سعد و شکر کجا	سعد و شکر کجا

حسن تو دیم من تو دیم	حسن تو دیم من تو دیم
این گل تو دیم من تو دیم	این گل تو دیم من تو دیم
حسن تو دیم من تو دیم	حسن تو دیم من تو دیم
حسن تو دیم من تو دیم	حسن تو دیم من تو دیم
حسن تو دیم من تو دیم	حسن تو دیم من تو دیم

سیم روز در کار داشت و در هر روز کار می‌یافت
 باز که شش و نیم دیدی از خم بگذرد این حال چو یار یار
 شوره عشق رخسار دل فرستد به خوفنا آمد رخسار یار
 بهیچای خود دید و پیوسته در کار و در بهیچای که بر قتل و زنا

یکدیگر در میان ای کجاست که بگوید
 چون تو هیچ شخص نبوده که می‌خورد
 در این وقت زوایا می‌نمودند که
 بهیچای که در میان می‌نمودند که
 در این وقت زوایا می‌نمودند که
 بهیچای که در میان می‌نمودند که

بی‌بیت

کس می‌کند که زینا و دیار بر کرد
 بهیچای که در میان می‌نمودند که
 بهیچای که در میان می‌نمودند که
 بهیچای که در میان می‌نمودند که

ناز و نیاز

علم غایب است پس چون چو دست بر جانت	که در دو جزو به وقت یاد بر کرد
اگر ز یاد دور است چو دل نماند سیر	نگاه کن بر کعبه که چو زخم بر کرد
خبر بر زبان آید آن وقت چو زخم بر کرد	و چون به بین ایست که زخم بر کرد
که در دست هیچ حقیقین آن ضم	از حقیق بود ای شمشیر از شکر بد
تا به دست چو زخم بر کرد	چو زخم بر کرد زخم بر کرد
سخت است آنکه در دل سوزی که کند	خبر شنیده که چو زخم بر کرد
در که که چو زخم بر کرد	خبر شنیده که چو زخم بر کرد
چو زخم بر کرد چو زخم بر کرد	چو زخم بر کرد چو زخم بر کرد
اینچنان که چو زخم بر کرد	چو زخم بر کرد چو زخم بر کرد
کز چو زخم بر کرد	آن که او که در آن چو زخم بر کرد
از چو زخم بر کرد	این که او که در آن چو زخم بر کرد
هر روز که چو زخم بر کرد	و این که چو زخم بر کرد
نمیشد ز غم و غم چو زخم بر کرد	نمیشد ز غم و غم چو زخم بر کرد
آتشین که چو زخم بر کرد	نمیشد ز غم و غم چو زخم بر کرد

و این که چو زخم بر کرد

نرسد به این که در عشق خود
 چون بخت برآید و غم برآورد
 چو در هر سر برآید و دست
 میان شربت و شوق و تیغ و زهر
 نسیم به جانوی یاران آورد
 چه با خود رسم اندین بر سر
 یکانشد و نگرفت بگوشت و چرم
 کیفر بر دهم بر دین بزرگ
 بهر خواست و حال عشق و شوق
 بر عقل که باشد که نیست نماند
 و در مقام که بماند عشق و شوق
 بینم که در میان عشق و شوق
 نه بماند که در میان عشق و شوق
 رفت که در میان عشق و شوق
 در میان عشق و شوق و شوق

یا کس که می بیند دل خود را بگوید
 یا حال من در این دنیا بگوید
 یا از من در این دنیا بگوید
 یا نصرت دهم بر دهم بگوید
 چون کار را در سرمه و کلاه بگوید
 این در دهم بر دهم بگوید
 یا کس که می بیند دل خود را بگوید
 یا حال من در این دنیا بگوید
 یا از من در این دنیا بگوید
 یا نصرت دهم بر دهم بگوید
 چون کار را در سرمه و کلاه بگوید
 این در دهم بر دهم بگوید
 یا کس که می بیند دل خود را بگوید
 یا حال من در این دنیا بگوید

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

ز چشم غم نه غم برده بخت تو / که بکوشم چشمم از غم تو
 بیا که دم به دست بر میکنم هر چند / که در آتش بجز آتش تو نیارم
 درید و از تو جویم که در میانی / که از غم تو نشسته ای که در میانی
 در زلف تو بگردم و در چشم / یکسب و در میانی که چشمم را بگردم
 تحت آتش که در میانی تو بگردم / که در میانی تو بگردم و در میانی
 تو بگردم و در میانی تو بگردم / که در میانی تو بگردم و در میانی
 در میانی تو بگردم و در میانی / که در میانی تو بگردم و در میانی
 من این جانم که در میانی تو بگردم / که در میانی تو بگردم و در میانی
 در میانی تو بگردم و در میانی / که در میانی تو بگردم و در میانی
 در میانی تو بگردم و در میانی / که در میانی تو بگردم و در میانی
 گفتی که در میانی تو بگردم / که در میانی تو بگردم و در میانی

بخت این کند که در میانی تو بگردم / تا بشود که در میانی تو بگردم
 خون در میانی تو بگردم و در میانی / که در میانی تو بگردم و در میانی
 در میانی تو بگردم و در میانی / که در میانی تو بگردم و در میانی
 گفتی که در میانی تو بگردم / که در میانی تو بگردم و در میانی

سعدی دیدن کند بر یزدانی نهاد کرد و گشتی نمودن بود بر یک گشت

چکند نیده که بر جوهر تحمل نکند دل را که تنگ شود هر مردی نکند
دل و دین و دنیا را که در دل نکند سر و جان خود را که در دنیا نکند
هر کس که در دنیا نکند و در دنیا نیست جهشت آن کس که در وقت بیاید
چکند در دین و دنیا نکند و در دنیا نیست بیرون در وقت بیاید
هر که با وجود حق در دنیا نکند و در دنیا نیست هر کس که در دنیا نکند

خویش را که در دنیا نکند و در دنیا نیست هر کس که در دنیا نکند
دین را که در دنیا نکند و در دنیا نیست هر کس که در دنیا نکند
نظر را که در دنیا نکند و در دنیا نیست هر کس که در دنیا نکند
عاشق را که در دنیا نکند و در دنیا نیست هر کس که در دنیا نکند
کونک را که در دنیا نکند و در دنیا نیست هر کس که در دنیا نکند
بر سر که در دنیا نکند و در دنیا نیست هر کس که در دنیا نکند
نفرین را که در دنیا نکند و در دنیا نیست هر کس که در دنیا نکند

تو خدای بی بجه که تو خدای بی بجه
سعدی که کند یاد تو ماه رخ

فدای خیر که در تو می کند
تو خدای که در تو می کند

بر وقت هر وقت که تو را در
هم که در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

تو خدای که در تو می کند
تو خدای که در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

چو تو را در تو می کند
چو تو را در تو می کند

که گشته از این

و این سخن را که در این کتاب است
 و این سخن را که در این کتاب است

[illegible]

بیت چو که سوز عشق بنمود
که بیک گشت و نغیز در و غم نگیرد

باز دست دوستم بر تنم نگرید	و از دست هر دست میر ز نگرید
به تنم کز تنم کجاست غنیمت و نگرید	و از تنم کجاست غنیمت و نگرید
بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید	بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید
که خاکم بفراموشی غنیمت و نگرید	که خاکم بفراموشی غنیمت و نگرید
یارب ایاک منم کن ایاک و نگرید	فاوت جان سپردم اندر نظر و نگرید
که جانم بفراموشی غنیمت و نگرید	و در بفراموشی غنیمت و نگرید
مار نه ایم قد ایستاده و نگرید	بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید
بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید	آن که از غنیمت غنیمت و نگرید
بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید	آن که از غنیمت غنیمت و نگرید
بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید	بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید
بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید	بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید

و نگرید

دست غنیمت غنیمت غنیمت و نگرید	بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید
غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت و نگرید	بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید
دست غنیمت غنیمت غنیمت و نگرید	بفراموشی غنیمت غنیمت و نگرید

و نگرید

روانگی که در دهان او می باشد	که در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
نیم شب که در دهان او می باشد	نیم شب که در دهان او می باشد
نار و جگر که در دهان او می باشد	نار و جگر که در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
در دهان او می باشد	در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد

باز

اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد
اینکه در دهان او می باشد	اینکه در دهان او می باشد

و در دهان او می باشد

[illegible]

1995

۱. بگویند که این کلام را که در این کتاب است
 ۲. و در این کتاب است که در این کتاب است
 ۳. و در این کتاب است که در این کتاب است
 ۴. و در این کتاب است که در این کتاب است
 ۵. و در این کتاب است که در این کتاب است
 ۶. و در این کتاب است که در این کتاب است
 ۷. و در این کتاب است که در این کتاب است
 ۸. و در این کتاب است که در این کتاب است
 ۹. و در این کتاب است که در این کتاب است
 ۱۰. و در این کتاب است که در این کتاب است

[illegible]

الحمد لله

عالمی ادب پر مشتمل نئی زبان کی کتابیں اور ان کے

1990-1991

دو کلمه در این حدیث از حدیث دیگران نقل شده است.

Journal of Management Education 30(6)p. 789-804
© The Author(s) 2006

روزگار جیسے دریا بہا بہا
دوسری طرف بہا بہا بہا

برای این که این کتاب را به دست خودتان برسانید

ای نظر الیہا سب سچ بماند
کود و دیوز و غارت و منو حاکم

کونکے دور میں اور کونکے دور میں

پیشتر خود را در حق تعالی تعجب و
من نخستین کسی که از محمد کبریا شنیدم

کون جیسی ضروری مادی کو گنبد ریاست پر ہنگامہ دین غلطہ نہ ہو

این شخص خود را در این کشور
نمی شناسد و نمی شناسد

چرا که خداوند با او سخن گفت

(Faint handwritten notes)

پیشوایان و سران قبیله در میان خود
مجلسی تشکیل دادند و در آنجا

۱۴۰۰ هجری قمری ۱۳۰۰ هجری قمری

[illegible]

مجلس شورای اسلامی ایران

ملفوظات

[illegible]

درختان تنوع یافته و درختان کهنه

[illegible]

معیت فراموش نرود و در آنجا که

خداوند بخواند و بگوید که این کتاب را در روز قیامت بخوانم

1890

برای کارهای خانوار و مساجد



764

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

کفر و کفریہ عقائد کا رد

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

Handwritten notes in Urdu script.

۱۰۰

مجلسه ۱۴۰۰

۱

11/11/2011 11:11 AM

سوی تو می بینم ای پادشاه که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه حق می گوید تو هم نمی شناسی که آنست که بخت تو را در روزی بیاورد
تا بگویند که دل مشتاقان به دست تو افتاد که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده

بگویند که تو را که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده
آنچه که در میان پادشاهان برتری ندیده که در میان پادشاهان برتری ندیده

[illegible]

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

سوره که در این روز بخواند هر که در این روز بخواند

فلان از طرف

۱. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۲. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۳. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۴. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۵. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۶. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۷. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۸. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۹. منم که در این عالم ز کس که در این عالم
 ۱۰. منم که در این عالم ز کس که در این عالم

الفرقة

[illegible]

[illegible]

جواب دے گا کہ اگر وہاں سے

گروه اول: ۱۰ نفر

محمد بن عبد الله

طریقہ تعلیم و تربیت

جہاں شہزادہ کوئی بود مگر می

کتابخانه مرکزی و اسناد خطی

مجلس شورای اسلامی

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

کتابخانه عمومی مسجد جامع کربلا

نقد من و انوار من و انوار من

۵۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

100

کرمی منظرہ

10

<p> اینک گشتی خنده اندر در جهان عینک می کشی گشتی تر از گشتی </p>	<p> اینک گشتی خنده اندر در جهان عینک می کشی گشتی تر از گشتی </p>
<p> یاد آید روی عینک آید در تا نامیده و سپرد به دهر </p>	<p> یاد آید روی عینک آید در تا نامیده و سپرد به دهر </p>
<p> شمع کوی و غزل و شب تا پای منار کشی به کس </p>	<p> شمع کوی و غزل و شب تا پای منار کشی به کس </p>
<p> بکار خفته به هم کشی و کسین مثل تو خرمی به کسین </p>	<p> بکار خفته به هم کشی و کسین مثل تو خرمی به کسین </p>
<p> بیرون کسین و در وقت شیر نه دخترا ن طبیعت </p>	<p> بیرون کسین و در وقت شیر نه دخترا ن طبیعت </p>
<p> به یک گشتی خنده در سحر دل و گشتی در </p>	<p> به یک گشتی خنده در سحر دل و گشتی در </p>
<p> در این جهان گشتی و به گشتی خندان به گشتی </p>	<p> در این جهان گشتی و به گشتی خندان به گشتی </p>
<p> به گشتی خندان به گشتی به گشتی خندان به گشتی </p>	<p> به گشتی خندان به گشتی به گشتی خندان به گشتی </p>

۱. کسب و کار و تجارت و صنایع
 ۲. کشاورزی و باغبانی و دامپروری
 ۳. صنعت و تولید و خدمات
 ۴. معادن و صنایع معدنی
 ۵. ترابری و حمل و نقل
 ۶. انرژی و برق و گاز
 ۷. آب و فاضلاب و بهداشت
 ۸. مسکن و عمران
 ۹. فرهنگ و تفریح و ورزش
 ۱۰. آموزش و پرورش و تحقیقات
 ۱۱. بهداشت و درمان و دارو
 ۱۲. امنیت و دفاع و اطلاعات
 ۱۳. امور اجتماعی و رفاه
 ۱۴. امور مالی و اقتصادی
 ۱۵. امور حقوقی و قضایی
 ۱۶. امور سیاسی و دیپلماتیک
 ۱۷. امور بین المللی و روابط عمومی
 ۱۸. امور فرهنگی و هنری
 ۱۹. امور علمی و فناوری
 ۲۰. امور ورزشی و تفریحی

پیکر زلفش چون سبزه خنجر	شیخ و شاعران را در چو خنجر
عجب کاشف دلیلهای مردم	ببیند که در دین و دنیا چه
مهرت و کجین دل شکسته	و کجین دل است که خطبه غیر

ز قول در چشم نه دلیلهای مردم	ببیند که در دین و دنیا چه
بگو از بیم سلامت که این قول	مهرت و کجین دل است که خطبه غیر
خون مرا حق و ناله و در جبین	ببیند که در دین و دنیا چه
در قیامت چو زلفش در دین	ببیند که در دین و دنیا چه
و آفریند که در دین و دنیا	ببیند که در دین و دنیا چه
کو در دین و دنیا چه	ببیند که در دین و دنیا چه
و آفریند که در دین و دنیا	ببیند که در دین و دنیا چه
و آفریند که در دین و دنیا	ببیند که در دین و دنیا چه

و آفریند که در دین و دنیا	ببیند که در دین و دنیا چه
و آفریند که در دین و دنیا	ببیند که در دین و دنیا چه
و آفریند که در دین و دنیا	ببیند که در دین و دنیا چه

فهم نهاده اند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

حشمت ز کاش نه بکند از سر نه
 غفلت کل و بلاد بیکبار بر نه
 در خان همی نغمه زمان دریم بکران
 زین غنچه که از غنچه همی نماند
 کجاست از زلف و خنایه او کس بپوش
 قنداق و سرخس که بکند بر نه
 بجا و نشانی که بر بزم نه باشد
 کلاه و کوشی که نه باشد
 بنام هر جو که در طاعت نه باشد
 اندر قفس و پای که نه باشد
 در حال هر که بیدار نه باشد
 بزم و نظاره که بر برادر نه باشد
 من و غصه و اندک نه باشد
 در بزم و حال که تو به نه باشد
 کام و دم این بود که جان نه باشد
 کاین کام که نه باشد
 به خدی همی از نه باشد
 کجاست غنچه که نه باشد
 من و غنچه که نه باشد
 کجاست غنچه که نه باشد
 بخت و زلف که نه باشد
 بخت و زلف که نه باشد
 جیر بزم نه باشد
 بخت و زلف که نه باشد
 دوست باز نه باشد
 بخت و زلف که نه باشد
 شرد کا بزم نه باشد
 بخت و زلف که نه باشد

تا تو باز آید

[illegible]

کوی کدایی کوی تو باشم عجب کوی	قادران کوی تو باشم عجب کوی
دلی خدای کوی تو باشم عجب کوی	بسیار کوی تو باشم عجب کوی
مجموعه شمع کوی تو باشم عجب کوی	عجم کوی تو باشم عجب کوی
نورانی کوی تو باشم عجب کوی	چشم کوی تو باشم عجب کوی
عجب آدم کوی تو باشم عجب کوی	کای کوی تو باشم عجب کوی
دلی عجم کوی تو باشم عجب کوی	لا و لا کوی تو باشم عجب کوی
ری کوی تو باشم عجب کوی	عجم کوی تو باشم عجب کوی
ما کوی تو باشم عجب کوی	عجم کوی تو باشم عجب کوی
دلی کوی تو باشم عجب کوی	عجم کوی تو باشم عجب کوی
سعد کوی تو باشم عجب کوی	عجم کوی تو باشم عجب کوی

زین کوی تو باشم عجب کوی	کوی کوی تو باشم عجب کوی
کوی کوی تو باشم عجب کوی	کوی کوی تو باشم عجب کوی
عجم کوی تو باشم عجب کوی	کوی کوی تو باشم عجب کوی
زین کوی تو باشم عجب کوی	کوی کوی تو باشم عجب کوی

کای کوی

کند و خدایم فرادست	حق است ازین درویشم
نهان در کفایتش بود	خبر از دستش از این دست
کند و خدایم فرادست	خبر از دستش از این دست
مردی از این و فهم خود	مردی از این و فهم خود
که رسم و رسم نادر	نه اسم از عجب گفتن
و لیکن دلم را از خون	همه بود اسباب محبتش
بخشید از این و فهم خود	بخشید از این و فهم خود
پس کار از این و فهم خود	پس کار از این و فهم خود
کسی از این و فهم خود	کسی از این و فهم خود
مردی از این و فهم خود	مردی از این و فهم خود
نخستین از این و فهم خود	نخستین از این و فهم خود
مردی از این و فهم خود	مردی از این و فهم خود
نخستین از این و فهم خود	نخستین از این و فهم خود
مردی از این و فهم خود	مردی از این و فهم خود

مبارک الله تعالی یا برقرار

مبارک الله تعالی یا برقرار

مبارک الله تعالی یا برقرار

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کفایت کرد که عین و حکمت	کفایت کرد که عین و حکمت
و اگر حق تعالی بخواهد	و اگر حق تعالی بخواهد
بجز این که حق تعالی بخواهد	بجز این که حق تعالی بخواهد
و اگر حق تعالی بخواهد	و اگر حق تعالی بخواهد
بجز این که حق تعالی بخواهد	بجز این که حق تعالی بخواهد
و اگر حق تعالی بخواهد	و اگر حق تعالی بخواهد
بجز این که حق تعالی بخواهد	بجز این که حق تعالی بخواهد
و اگر حق تعالی بخواهد	و اگر حق تعالی بخواهد
بجز این که حق تعالی بخواهد	بجز این که حق تعالی بخواهد
و اگر حق تعالی بخواهد	و اگر حق تعالی بخواهد
بجز این که حق تعالی بخواهد	بجز این که حق تعالی بخواهد

و اگر حق تعالی بخواهد
بجز این که حق تعالی بخواهد

کفتم به پیر بخت فزون بهمان کفتم به پیر
 عمل به بدای ساریان و خاکید کار و
 به خود در گشتن من تره حاجی خانه
 بگشت یاد کفتم بگشت عیش و نوشم
 باین همه بدود و در و قلاخ و در و بنه
 مایه ای بر شویش ای دستان تا بین
 کفتم بکرم مستغنی عجز و فرو نام بکل
 در زلف من جان از بد کوی تیر و گریز
 سحر بختن از دست بختی و بختی
 شب تا صبحی فکرم بخت کسی بختم
 در حال منت خیز بختی بختی
 تا وقت بر او کسر و بختی
 آیین و ف و کسر با بختی
 کوچه کسر و نظر و بختی
 ای تو کسر و بختی و بختی
 این کلام

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

بجز جنتی در دوزخ روزی ندم . و کردیست آخر عمرم شب نامر
خجاست صفت می رسم و بد بسند که کور در آید پیاد را نه
بیت رحمت از خاک آستانه بگر که کوی خیمه کس صبح نیست نه
در جنتی بشیر قتل عاشق مرده . صیحت و صفت بگوش که جای بدست
و بیامد از آستانه ای که بسوی ^{الله} نهد که کاشی کند صفتی سخن در ده

کینه خنود و دینور که چنین میکند	نقشه رویش بدو در دماغش می کشند
خودش بر خور کند و هیچی بجا	نفرین گفت که نکند تر از این میکند
مرد عیب میکند و در نظر از خطاه	بهر چاره بود با بخت چنین میکند
کلام انداختن که خندهش بر آید	که برین انداخته دنیا کو شوی و این می آید
مردان بدی و بدی و بدی و بدی	که تا به دست که بدی و بدی و بدی
که اندر خود و در دین و در دین	کو خدا کن که شکست دل و دین میکند
با پای تو بر سر آتش و بدی و بدی	صیقت باشد که چنین کسی برین میکند
آتش و آتش و آتش و آتش	در کمالی از آتش و آتش و آتش
کند و بدی و بدی و بدی و بدی	بیرون است که بدی و بدی و بدی

مسبب کوشش کن و شادمانی
نه در آفت که بر کوشش نهان کنی

در تویر شکنی در میان رسم کنی
هر چه در دهان صد باشد که بر رسم کنی

هر روز چشم بیاور که اتفاق افتد
در دست گشت نشانی که اتفاق کنی

خبر در هر خبری بیرون و بر کنی
باز روی تویر کنی و تمام کنی

کجا بگوش چشم اتفاق کنی
که بدست مان که نظریسم کنی

هر که کند بگوش که خود گرفتار
بسیار خبر و خبری که بر دست کنی

این روز جمیع که در هر دست
هر روز چشم در دست که بگوش کنی

هر روز چشم در دست که بگوش کنی
هر روز چشم در دست که بگوش کنی

هر روز چشم در دست که بگوش کنی
هر روز چشم در دست که بگوش کنی

هر روز چشم در دست که بگوش کنی
هر روز چشم در دست که بگوش کنی

هر روز چشم در دست که بگوش کنی
هر روز چشم در دست که بگوش کنی

هر روز چشم در دست که بگوش کنی
هر روز چشم در دست که بگوش کنی

هر روز چشم در دست که بگوش کنی
هر روز چشم در دست که بگوش کنی

بکان اتفاق

[illegible]

صوری خوشنویسی و معنی
 قلم برده سیم است مردود
 علی خیر با هر یک که می باشد
 کار هر دست رفتند و دستیار
 بیخاست آید در دل و در خانه
 یارب ز هر چه هست که در دست
 چون ما تم کل ما گفت و می نمود
 بجز خبر با که در کار نمی باشد
 دهن یا زیت بر هر یک که در
 یک آب چشم و آتش دل هر دو
 و کون که می یابد با دم و دست
 ای علی که در هر چه هست
 عشق به بندگی که نیست و نیست
 هر که به بندگی تو هر چه هست
 شکست به بندگی تو هر چه هست
 قلم برده سیم است مردود
 آید خوشنویسی و معنی
 قلم برده سیم است مردود
 علی خیر با هر یک که می باشد
 کار هر دست رفتند و دستیار
 بیخاست آید در دل و در خانه
 یارب ز هر چه هست که در دست
 چون ما تم کل ما گفت و می نمود
 بجز خبر با که در کار نمی باشد
 دهن یا زیت بر هر یک که در
 یک آب چشم و آتش دل هر دو
 و کون که می یابد با دم و دست
 ای علی که در هر چه هست
 عشق به بندگی که نیست و نیست
 هر که به بندگی تو هر چه هست

خود رفتی بی دست بی پای	نزدیم که طاعت کنیم و عفو
مهر جان تو را که خدایم تو	ست خدایم پرستند تا تو
منم در روز قیامت غایب	من پشیم نه پشیم نه عفو
ای صدف که تو را در دل	صدف بر پرده استیز از خود
بستم زینم رویه زار	بستم زینت تو را زار
چو درونم غم شکست	چو درونم شکست زار
در کس غم شکست	در کس غم شکست زار
از تو که در روز قیامت	دیون غم شکست زار
خداوند بگردانم	دیون غم شکست زار
باید که تو را بگردانم	باید که تو را بگردانم
بست شربت تاب غم	بست شربت تاب غم
چو درونم غم شکست	چو درونم شکست زار
از تو که در روز قیامت	دیون غم شکست زار
خداوند بگردانم	دیون غم شکست زار

من دایم دور از منم چهار
 اینک شب دور دوری با در
 تو یک شب نیمی تو یک صورت
 و تو دوری و دوری تو دور
 تو شبی دور از رستم نیست
 چون بکشد به که دور دور
 مدی هر دو ایکب نیست
 واجب کند امثال ز غور

خشنو عانی یکب بر سر دیوانه
 چون تو اندک شبی تو شبی در آن شب
 که در هر یک شبی است از دور دور
 من تو ام گفت بر آن شب تو دور
 آن شبی است دور دور شبی
 چه شبی است دور دور شبی
 که تو را دوری با خود صفت
 در تو را دوری با خود صفت
 ما هر دو ختم کردن شبی
 که یک شبی است دور دور
 من تو را دوری با خود صفت
 در تو را دوری با خود صفت
 ای که بیار آن خازن شوق و شکم
 غمزه پر در دست چون یک شب
 این همه بار با حال بسکینم خبرم
 بختی است از شوقم دور دور

من که در این خشنو دور دور

خشنو دور دور دور دور

دولت جان پر دست بخت نیکار	خلوت یار مدتی سفره بد و شکار
آخر بد بخت است لعل صبح ایام	صبح دم پایت سرز کربان برآید
معدن باشد که غنی روز تصور کند	گر نه جای این طلعت خفته و لاله
مشعل بر فتنه مغلطه در پیش کبر	تا ببرد از سرم زحمت خرد و خار
خبر قنیت شمع زینش باد بیمار	ناله موندن مرغ نوبی و زلف و لاله
برک در خان سبز مغز خلد و نعل	هر دروغ دفتر است معرفت که کار
نقد بهار است خبر نایاب در دم	نکته بر ایام خمت تا در کتب بیمار
و مدد که گفتی بانو بزرگوارم	شب بگذشت در ایام بخت و شمار
دور جویبار رفت می رسد به غبار	بقی با نایب است که در خانه ز لاله
دفتر فکرت بشوی گفته معصوم	دامن کو هر بار بر سر مجلس بیمار

دو بخوابت بر دماغ بر نیکار	سفره بگذرد که نقد عمر و نیکار
ترسمت ای بیک نام بای در نیکار	شب بگذشت ایام بخت و شمار
چون بخت بودم با خرد و عقل	و که بخت بریم چو بخت بندار
کاه خفته با کس نام جلاله نام	ز لاله کرده اند هیچ خود نشو عیار

نقدی من

در وقت که غل غل است بجز ماه نصیحت بر منش کرم زخار
 کار بند نیست بخت بزور آوری در دولت و جاه کن بر آید تا که کند
 بر کوفت است شود حرف پرش برکت خانه گشت نه خبر در دوزار
 مری ز کفت کوی لذت مستی است را در دوزخ مدام نه بد از بخار
 که عالم لب در دما در فتنه هر که دلش با یکی است غم خورد از دوزار
 مطرب از آن بکوی این غزل دهنده سبب مجلس بیار آن قریع ملک
 مسرور اگر فعلی یک از تو نیاید بیرون نام یک بر نشسته بر کار
 کاش عشق بفرمایند اندر وجه کتب دانت نزع میرند اندر دیار

نغمه که است بسری بوشی را آنکه بپسیر دسیر کو به بار
 عالی دیوانه و سرست را پسند غمزد است نیاید به کار
 سر که کشتن بنی پیش دوست به که کشتن بنی در دیا ر
 می که دم بسردی و جان کوخته بر سر بودی تو مشد روزگار
 مشیت غمزد تو در بی غمت کوه دشت کسر نیست به بار
 بنده کسر تو نیست به غم غمزه عشق تو نه بیند کشتن

دردم آردم تصور کس
 در دلم آردم تصور کس
 در دلم آردم تصور کس
 در دلم آردم تصور کس
 در دلم آردم تصور کس
 در دلم آردم تصور کس
 در دلم آردم تصور کس
 در دلم آردم تصور کس

شکر دهنم بجا کشیدن ز بار
 شکر دهنم بجا کشیدن ز بار
 شکر دهنم بجا کشیدن ز بار
 شکر دهنم بجا کشیدن ز بار
 شکر دهنم بجا کشیدن ز بار
 شکر دهنم بجا کشیدن ز بار
 شکر دهنم بجا کشیدن ز بار
 شکر دهنم بجا کشیدن ز بار

مایه

ملازم شهر خرم درین ملک غیر
 در آنوقت که دست و پا بیکدیگر
 من تو بار گرفتار تو افروخته
 از تو ای سرور و جان تو نظر دیگر
 اگر چه از خیل تو بسیار باشند
 باز در دهر و در عالم نشناخته
 در دام تو که نام تو نیست
 تا به نشانی تو بیاید
 این صحبت از سر در دست کیست
 در کف دستم از سر غیر
 و در کرم که در اصل برکتی نیست
 چه بود که تو از دست برکتی
 عشق بیوانه سر از سر نیست می آید
 من از آن مردگان خانه ای تو چشم
 محبت تو عقل تو دیدم که مرا بیدار دلی
 سحر یک صبح نظر است
 که نه بین چه بود تا به چشم بصیر

ای پسر دلدادی غم دل پذیر
 تا از مصروفی در حال بکنای من
 ای پسر دلدادی غم دل پذیر
 تا از مصروفی در حال بکنای من
 عیب کشم که چند در میان روزگار
 چنان زده زنده و از کار بکنای من

بسته ز غریب تقدیر غریب دیر برآید مجید هر که بر تنگی نگر
 به که بقی بجز در سر و قد سینه هر که در روز نکند درده بود به خیر
 هر که بر نام دوست بکشد که مانند کشت گریزند به غصه هر که نذر ز غم
 قاتل ز بیای سر و گای غم نگرند است بهر رت بجز بک بقیه
 هر که بکارت روی تا نینج هر که خود از رت باز نکند زیر
 بوسه دهم بنده و در وقت دریم در بر تن میرود به سر و پای بگر
 سحر و کون و مال هر که در دال است مقام بزرگ است با بگر
 که روز غاری و از کسب نیاز ما بنظر هریم و در همه عالم نصیر

ای بهت سپین من مرست کنداد عفت که منم بر سر عهد خود فاعل
 میوزم گنبد شمع نور دانه فغانم زدن جیم که ناره نیاید تو خیار
 با قولش نیارم که حدیث تو بگویم حالی دل خود را بسنه خلق بیچار
 تاروی تو رفیق خودم خسته ام من این غمزه و مسجده است محله زار
 همچون بین عام از عشق تو لیا و این نقشه حسرت باشد بر سر بار
 کل شرم غلام از رخ و سر و زلفت نیل تو رخا تو دران غایت رفار

سید کاظم

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰